



بخش: فرهنگی

هنری

مسئول: مهدی کلهر

مدرس

ناشناخته‌ای مشهور



شش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شماره ۱۳

سال چهارم



عصای چوبی پیراهن کرباسی

..... منقل کلی •••••

برای آنانکه با رجال تاریخ معاصر تا حدودی آشنايند يادآور شخصيتي است بلند قامت و صريح ، که در برهه‌ای از تاريخ کشور ما خودنمايی کرده است .
اما مدرس در فرهنگي که شعرو شعارش بيش از شاعر و شعور کارساز است و شاعران و مديحه سرايانش بيش از خردمندان و انديشمندان ارزش دارند بيش از آنکه شناخته شود به افسانه شبیه شده است .
سيمای مدرس ، مانند چهره بسياری از رجال سياسي ، فرهنگي ما بيش از آنکه با دقت و وسواس مورد پژوهش و تحقيق قرار گيرد در ديران عاطفه پردازان و احساسات برانگيزان بي منطق فرو خفته و بجای شناختن ، يا به مدح و ستايی دليليش پرداخته و يا به دشنام و ناسزای ناروايش گرفته اند .
در فرهنگي که ، واژه بازی بيش از مفهوم —

پردازي اصالت يافته است و بسيارند شاعرانی که می‌گویند آنچه را که باور ندارند می‌سرایند آنچه را که خود بدان عمل نمی‌کنند و اندکنند شعرائی که ، ایمان ، عمل صالح ، یاد خدا و فریادگری علیه ظلم را راه و روش خویش قرار داده اند ، همواره باید به این خطر توجه داشت که ستارگان و قهرمانان این امت به افسانه ها نپیوندند ،
افسانه ها ، الگوهای موثری برای تربیت نسل میخواهند بود . چرا که قهرمانان افسانه‌ای چنان دور از دسترسند و چنان در هاله‌ای از رنگ ها و خطوط و اتفاقات غیر واقعی پیچیده شده اند که جز خیالپردازان هیچکس آنان را الگوی راه و روش خویش قرار نمی‌دهد .
خیالپردازانی که بر بال رویاها به پرواز در می‌آیند و یا از بیم کابوس ها به سوراخی می‌خزند . هرگز نقش موثری در زندگی واقعی

تکفیرها - ناسزاگوئی
 تشکل حزاب وابسته به بیگانه
 ضعف و از هم گسیختگی مرجعیت و -
 روحانیت



در چنین روزگاریست که مدرس، با عصای خود امواج احساسات و عواطف کور را می شکافد و راهی ایمن برای ملتی مظلوم و سرگشته می گشاید .

اما بزرگ صورتان کوچک سیرت قومش موسای خویش ناشناخته، به کوساله سامریش می فروشند .

و این به هنگامی است که جریان قدرتمند فرهنگ وارداتی حطر مدرس را به درستی احساس می کرد و تمام نیروهای خویش را برای سرکوب او بکار می برد . جریان فرهنگ سنتی گر چه با او به ستیز برخاست ، اما یاریش نیز نکرد . در این روزگار مدرس بسا پیروانی نه چندان درخور توجه با یکدست بازوی فرهنگ وامانده سنتی را گرفته بود و بسا دستی دیگر با عصا بر سر مار خوش خط و خال فرهنگ وارداتی می کوفت .

مدرس توسط غریبزدگان

بخاطر استقامتش در عقیده، جاه طلب

بخاطر جو ناپذیریش ، خودخواه

بخاطر صراحتش ، دارای احساسات کودکانه

بخاطر جاذبه اش ، بی تقوی سیاسی

بخاطر مقابله با قدرتها و حوادث ، یکدنده

و بی باک خوانده شد .

فرهنگ سنتی که در آن روزگار بزرگترین

ویژگیش سکوت و کریز از دشمن بود بسا

ندارند ، آنان قهرمان تخیلات خویش اند و سرباری برای جامعه و از آنجا که قهرمانان افسانه ای تکرار ناپذیرند ، الگوهای موثری برای تربیت نسل ها نخواهند بود . در حالی که قهرمانان ملی یک ملت ، نمونه های تکرار پذیری هستند برای نسل ها .

باید مدرس ها را آنچنان که بوده ههستند ارائه نمود . نه اینکه جایگاهی در کنار حسین کردها و امیر ارسلان ها ، برایشان بنا کنیم .

از زبان خودش بشنویم ، آنگاه که به خطر فرهنگ وارداتی غرب هشدارمان داد "درهای مآجد و تکایا بعنوان منع خرافات و اوهام بسته خواهد شد اما سیل ها ، از رمان ها و افسانه های خارجی که در واقع جز حسین - کرد فرنگی و رموز حمزه فرنگی چیزی نیستند بوسیله مطبوعات و پرده های سینما به این کشور جاری خواهند شد ، بطوری که پاینده افکار و عقاید نسل جوان و اندیشه های دختر و پسر تدریجا " بر بنیاد همان افسانه های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت مغرب و معیشت ملل مترقی را در رقص و آواز و دزدی های عجیب آرسن لوپن و بی عفتی ها و مفاسد اخلاقی دیگر خواهند شناخت ، مثل آنکه آن چیزها لازمه تمدن است . ؟"

- سرخوردگی از قیامی نافرجام

اشغال و تجاوز بیگانگان

رشوه خواری - ناامنی - چپاول

قتل و غارت

قحطی و گرسنگی - فقر توده ها

پاس و واماندگی

کودتا

چشمانی گوسپندوار به تماشای اسب‌سواران و شهادت‌ش نشست. همین و بس. تنها، پیروان اندک فرهنگ اسلامی بودند، که حداقل کاری زینبی کردند، یعنی نامش، افکارش - عقائدش شیوه استدلالش - رفتارش - گفتارش - کردارش و مظلومیتش را برای ما برجسای گذاشتند.



"اول عذر می‌خواهم که صحبت داشتن بنده قدری زود است بواسطه اینکه عاقل تا بصیرت پیدا نکند سزاوار نیست که صحبت بکند. . . ."

جملات بالا آغاز اولین نطق مدرس در - مجلس است، او در ابتدا به نکته مهمی اشاره می‌کند که در فرهنگ ما بیشترین کم توجهی یا بی توجهی را به آن روا داشته اند - عاقل تا بصیرت پیدا نکند سزاوار نیست که صحبت بکند -

راستی چند نفر از رجال مشهور را در تاریخ معاصر می‌شناسیم که به این اصل وفا دار مانده باشند؟

آیا به این دلیل نیست که همه ما راجع به همه چیز داد سخن می‌دهیم و اظهارنظر کرده و حکم صادر می‌کنیم؟
او در جلسه بعد چنین می‌گوید: " . . ."



در اغلب موضوعات، چنانچه آقای دکتر فرمایش فرمودند و بنده جاهل بودم، اطلاع پیدا کردم و تصدیق کردم لا.
عرض می‌کنم به بعضی موضوعات اطلاع

کامل نداشتن و در عرض پنج دقیقه همی برخاستن و نشستن، این طریق وضع قانون نیست، باید اطرافش را تامل کرد و بی دلیل رای نداد. . . ."

این سخنان فقیه مسلم و نماینده علمای نجف و ایران یکی از پنج فقیه طراز اول مجلس آن روزگار است که به سادگی می‌گوید: جاهل بودم، اطلاع پیدا کردم و تصدیق کردم، البته این سخنان را نباید پای سکته نفسی معمول خودمان بگذاریم، چرا که اساساً "مدرس اهل این ریاکاری‌ها نیست. اما نکته دیگری که مدرس در همین چند جمله به آن اشاره دارد این است که - بعضی موضوعات اطلاع کامل نداشتن و در عرض پنج دقیقه همی برخاستن و نشستن، این طریق وضع قانون مملکت نیست - پس چیست؟ چگونه باید قانون وضع کرد؟

او، سالها بعد در مورد لاسحه‌ای چنین می‌گوید:



" . . . عرض می‌شود که این لایحه مشتمل بر پنج ماده است فوریت ثانوی (دو فوریتی) معنی اش این است که مذاکرات در مجلس بشود و خاتمه یابد، اینکه من و هر یک از آقایان و کلام مثل من هستند (و) هیچ اطلاع از حسن و قبح و خوبی و بدی آن نداریم هیچ جای شک نیست. . . . کمان می‌کنم آقایان وزراء هم در این مساله از ما اعلم نباشند، چون یک جهات عدیده‌ای دارد و یک خبرویت (خبرگی) کامل می‌خواهد، جهات اقتصادی، سیاسی

اقرّب بعد (کوتاه مدت ، دراز مدت) که مصالح یک مملکت و مصالح اجتماعی است . اینها را یک کسی که تجربیاتی کرده باشد و البته متخصصینی که خیلی در این کارها — عمر صرف کرده باشند . آنها می فهمند ، ماها نمی فهمیم . . . ”

باز هم با همان صراحت روز نخست میگوید آقایان وکلا و وزراء مثل اوهستند و هیچ اطلاعی از خوبی و بدی آن ندارند و باید به متخصصین مراجعه کرد ، ولی متخصص از نظر مدرس صاحب مدرک از غرب آمده نیست بلکه کسانی هستند که تجربیاتی کرده باشند و در آن رشته ، عمر صرف کرده باشند ، بهر حال در ادامه سخنانش چنین می گوید :



” ما اگر تصدیق کنیم از روی جهل است، تکذیب هم بکنیم از روی جهل است . . . اگر خود آقایان از متخصصین معلوماتی اقتباس کرده اند در کمیون ما را قانع کنند . اگر نه ، اجازه بدهند که متخصصین نظریات خودشان را به کمیسیون بفرستند که ما بتوانیم بگوئیم جهت حسش غلبه دارد و الا ما کورکورانه اینجا . . . اگر صلاح می دانند قبول بفرمایند ماده اول برود کمیون ، و فردا را به پس فردا نیندازند ، همه روزه جلسه کنند اگر توانستند یک جهاتی را بما نشان دادند و ما را قانع کنند . که این خط جهات حسش بیش از — خط — دیگر است ما هم رای می دهیم . . . ” مدرس مرد تعقل ، استدلال و برهان است

و در همین چند جمله به یکی از معایبی که سالها گریبان این فرهنگ را فشرده است . اشاره دارد — تصدیق و تکذیب از روی جهالت مدرس پرچمدار فرهنگی است فراموش شده ، اما پرتوان و نیرومند که در کنار دو جریان مهاجم (فرهنگ وارداتی) و گسترده (فرهنگ سنتی) پا به میدان نبرد می گذارد . مدرس برخاسته از فرهنگ ریاکاری ، تعارف ، رخوت و تنبلی ، مردم داری ، عوام زدگی ، قضا و قدری ، گوشه گزینی ، دشمن گریزی ، بی نظمی ، عافیت طلبی ، جوپذیری ، لجاجت ، کین توزی ، نفرین و ناله و عجز و لابه نیست .

مدرس شیفته فرهنگ رویا پروری ، بیگانه سنائی ، دین ستیزی ، عوام ستیزی ، ضعیف کشی ، قدرت سنائی ، ظاهر فریبی ، ظاهر پسندی ، مملکت فروسی ، خودفروشی نیست . مدرس پرورش یافته فرهنگ اسلامی است ، او نه به فرهنگ پوسیده سنتی وابسته است و نه شیفته فرهنگ اغواگر وارداتی ، او متعلق به فرهنگی است از یاد رفته .

فرهنگ ایمان و پایداری ، قناعت و فداکاری ، شجاعت و بزرگواری ، عبادت و آزادگی ، عدالت و غمخواری ، دلیری و خویشتن داری ، شعور و وفاداری ، صداقت و مردم داری ، — مساوات و برادری ، صراحت و حق نگهداری ، دانش و خردگرایی .

در جای جای سخنان و مکتوبات مدرس به اهمیت تعقل و خردمندی برمی خوریم و این در شرایطی است که زمانه او ، روزگار هیجانانگیز و التهابات و شور احساسات است .

در اطراف او مردمانی زندگی می‌کنند که هر لحظه با حادثه‌های دلخراش و توطئه‌ای خشم انگیز رو در رو هستند . اما مدرس خشمی مرام و عشقی مسلک نیست گرچه عشقی مسلکان را نیز به خرد و تعقل دعوت می‌کند و آنسان را مجذوب خویش می‌سازد .

او از اولین خطابه در مجلس تا آخریسن مکتوباتش به عقل و عقلا و عاقلانه عمل کردن توصیه می‌کند و همه را از گفتار و رفتارهای احساسی برحذر می‌دارد در جلسه روز پنجشنبه ۲۴ محرم ۱۳۲۹ ه . ق میگوید :



" . . . چندروز است که چنین می‌نماید که در مجلس، که بعضی اختلافات دیده می‌شود، که یقیناً " این اختلافات مجرب است . و از هر کس هم اظهار شود انشاء الله محمول بر نادانی است و جهالت و سهو نسیان مثل من ، و الا شان وکلا که ملیونها از مسلمین هستند اجل از این است که از روی غرض و خدا - نخواستہ از روی عمد ، اقدامی که موجب ضعف و سستی این اساس باشد ، بکنند ، بنده عرض می‌کنم از رئیس و مرئوس و تمام آقایی که بعضی بیاناتی که اسباب انزجار قلوب خود و کذاست و طبقات دیگر که حماة اساسی مشروطیت هستند مهما " امکان باید - ایمن اساس را حفظ کنند و لو اینکه ناملازم بعضی طباع باشد " .

در نامه ها و سخنانش به همه توصیه می‌کند بنحوی عمل نمایند که مقتضای عقل (یعنی گوهری که در آن روزگار نایاب ترین چیزها

بود و شاید در همه دوران ها) باشد .

در این مختصر بر آن نیستم تا هر آنچه راجع به توصیه های خردمندانه او در دست می‌باشد آورده باشیم که در آنصورت تمام سخنان و مکتوبات او را شامل می‌شود و نیز بر آن نیستیم تا تمام سفارشات وی به تعقل و تدبیر را بازگو کنیم که آن توصیه ها نیز بسیار است اما مدرس بجز اینکه موعظه گری است خردگرا ، خود نیز عاقلانه عمل می‌کند ، چه در زمانی که در کوچه های خلوت در صبحگاهی آرام ناگهان با تیراندازی دشمنانش روبرو می‌شود و در آن طوفان و رعد و برق گلوله ها عمامه خویش بر سر عصا نهاده و دستهایش را زیر عبای خویش گرفته و اندامی از مدرس فرضی می‌آفریند تا قلب آنرا هدف قرار دهند و چه زمانی که در مقابل اولتیماتوم روس مشاعرش را از دست نمی‌دهد و می‌گوید



" چرا خودمان سند اسارتمان را امضاء کنیم " و یا زمانی که می‌گوید : " انگلیسیها به من گفته‌اند اگر ما از سردار سپه حمایت نکرده‌و او را رها کنیم شما با سیاست ما موافقت می‌کنید و پاسخ شنیدند که هر زمانی که شما سردار سپه را رها کردید من محکم او را می‌چسبم و از قدرت نظامی او به نفع مملکت و ملت بهره می‌گیرم " .

و چه در زمانی که مستوفی الممالک برای گرفتن رای اعتماد به مجلس معرفی می‌شود - شخصی که به درستی و خوبی و سلامت مشهور بود - مدرس در نطق مخالفت خود در

روز یکشنبه ۱۶ رجب ۱۳۴۱ هـ . ق می گوید :



"... شاید بعضی از این مساله ملول باشند ولی تا این ساعت به وظیفه وکالتی خود عمل کرده ام و علت عدم موافقت این بوده است که موافقت با شخص رئیس دولت به ملاحظه سائنس نبودن (زیرک نبودن) شخص رئیس دولت است و الا هیچ شبهه نیست که آقای رئیس الوزرای حالیه آقای مستوفی الممالک ، از اشخاص خوب و صالح و خدا متگذار ایمن مملکت هستند (صحیح است) . خوبی شخص غیر از سائنس بودن آنست ..."

در ادامه همین سخنان برای روشن شدن ذهن نمایندگان پس از اینکه یادآور می شود که ، ما رجالی داریم که همه شان خوب هستند اما هر کدام برای موقعی مناسب می باشند . چنین می گوید : "... بعضی شمشیر برنده هستند ، برای موقعی ، بعضی هم شمشیر مرصع هستند برای موقعی ..."

او بارها خواست این مطلب را به نمایندگان ملت بفهماند که سردار سپه برای وزارت جنگ مناسب است نه برای نخست وزیری ، اما آنها که بجای تکیه بر عقل ، تابع احساسات بودند همین که رضاخان و اقتدار و تبلیغاتش را دیدند و مسحورش شدند تا تخت پادشاهی به دنبالش سینه زدند ، تا آنجا که مدرس گفت :



" سگ خانگی اگر پای بچه صاحبش را بگیرد هزاری هم که خوب باشد ، باید بیرونش کرد "

مدرس چنین می اندیشید که سردار سپه می تواند سگ پاسبانی برای کشور باشد ، اما در آن زمان دیگران این بدیهی را درک نکردند تا سگ خانگی بجای پاسداری از خانه ملت واموال او ، صاحب خانه را درید ، مدرس نه کینه توز بود و نه رفیق باز و نه عاشق پیشه ، او چنان به این اصل ، " هر چی سگ بجای خویش نیکوست وفادار ماند " کد در تمامی تصمیم گیری هایش و اظهاراتش به آشکارا این بینش مشاهده می شود .

او سالها بعد درباره مستوفی چنین گفت :



" بنده در همین جا بود (مجلس) کد در چندی قبل از آقای مستوفی استیضاح کردم ، آن روز شاید معتقد بودم یا به جهت غرض خارجی یا به جهت حفظ مستوفی که امروز بتواند بیاید همین جا ... اما در این اواخر عقیده ما بر این شد که یا مستوفی یا یکی دیگر از دو سه رجالی که ما داریم ... بعد از مجلس موسسان باید رئیس الوزراء یکی از اینها باشد و خیلی خوشنود شدیم دیدیم که ... "



از علی (ع) پرسیدند عاقل کیست ؟

گفت : آنکس که هر چیز را جای خویش

قرار دهد

گفتند : جاهل کیست ؟

گفت : گفتم

روزی در مجلس یکی از نمایندگان روحانی پشت تریبون مجلس سخن می گفت ، بی مناسبت رشته سخن را به مسائل مذهبی کشید و به

روضه خوانی پرداخت ، مدرس سخن او راقطع کرد و گفت : " مومن ، سپهسالار دو ساختمان چسبیده بهم ساخته (یکی مجلس شورای ملی سابق و دیگری مسجد سپهسالار "مدرسه شهید مطهری فعلی" شما ؛ اشتباه آمده اید . اگر می خواهید روضه بخوانید باید به ساختمان بغلی بروید ، اینجا مجلس و محل قانون - گذاری و رسیدگی به امور مردم و مملکت است"

حکایتی دیگر ، روزی در خانه مدرس عده ای از همفکران مدرس و مخالفان سردار سپه درباره راه و روش مبارزه با سردار سپه صحبت می کردند ، مرد ثروتمندی در جمع آنان نشست .

هر کس نظر و پیشنهادی ارائه داد ، آن مرد ثروتمند نیز اظهار نظر می کرد مدرس رو به او نمود و گفت : " حاج آقا ، باید هر کس هر چه دارد بکار اندازد ، اینان عقل دارند ، و آنرا بکار گرفته اند و تو ، که فقط پول داری ، همان را خرج کن اینطور بهتر است "

مدرس اهل مجامله و تعارف نیست ، اهل عوام فریبی و مرداری نیز نیست ، چه آنزمان که کسی در خانهاش را می گوید و او مشغول کاری است بجای آنکه کسی را بفرستد که " آقا نیستند ، جلسه دارند و ... با صدای بلند می گوید " برو وقت دیگر بیا کاری دارم " و چه وقتی که کسی در اتاقتش به ملاقاتش آمده اگر جای خواست خودش می رود و از سماء و قوری می ریزد .

و چه موقعی که آن منبری عافیت جوینان جبون در برابر نخست وزیر و وزراء و نمایندگان

(سردار سپه و مستوفی الممالک) در بالای منبر ، برای چاپلوسی یا مصلحت جویی رو بر مردم می کند و می گوید : " خداوند را سپاس که رجالی به ما عنایت نموده که عادلند و همه مردم را از عالی و دانی با یک چشم می بینند" این صدای مدرس است که فضای تکیه دولت را می لرزاند :

" آخوند چه می گوئی اینها همه شان کورند و اصلا " چشم ندارند که مردم را ببینند "

مدرس مردم دار نیست مردم وار است ، او چون اکثریت مردم می پوشد . کار می کند ، می خورد ، می فروشد ، غذا می خورد ، بیمار می شود و مداوا و معالجه می شود او تنها مساوات و برادری را برای نطق های پارلمانی نگه نمی دارد ، چنانچه در مذاکرات مربوط به بودجه پست و تلگراف می گوید :



حقوق

دکتر برای معالجه اعضاء اجزای پست و تلگراف ما نفهمیدیم این وزارتخانه طبیب مخصوص برای اعضاء می خواهد چه بکند ؟ اگر بنا بر این است که هر وزارتخانه برای اعضاء و اجزایش طبیب و دکتر داشته باشد ، خوب ، هشت ، نه تا باید در وزارتخانه ها دکتر باشد ، و یکی هم در بودجه مجلس شورای ملی باید آقای ... پیشنهاد کنند . . . که اغلب غربا هستند . . . بنده جدا " با آن وزیر و آن وزارتخانه که این کار (را می خواهد انجام دهد) مخالفم ، یعنی چه ؟ در یک وزارتخانه یک دکتر مخصوص و یک حقوق مخصوص به او داده شود ، آنهم در مرکز که مریضانها

خوب و دکترهای زیاد دارد یعنی چه ؟ . "

در زندگی خویش نیز به گفته هایش وفادار است ، آنگاه که " شوریه " دختر دلبنده در بیماری حصبه می سوزد و پزشک معالجش اصرار دارد که او را به شمیران منتقل کنند تا شاید معالجات موثر واقع شود چنین پاسخی از مدرس دریافت می دارد : " همه فرزندان این مملکت فرزندان من هستند نمی پسندم که فرزند من به بیلاق منتقل شود و دیگران در محیط گرم تهران و یا جاهای دیگر در شرایط سخت ، مگر اینکه برای همه انسان چنین شرایطی فراهم شود . "

آیا بیاد علی (ع) نمی افتیم ؟

علی نیز مردم دار نبود وگرنه طلحه و زبیرها با او به ستیز بر نمی آمدند ، اما علی مردم وار بود وگرنه چرا کودکان یتیم کوفه و از کارماندگان کوخ نشین اطراف شهر هر شب در انتظارش باشند ؟

علی مردم وار نبود وگرنه عقیل ها از او نمی رنجیدند ، و مدرس نیز مردم دار نبود گرچه مردم وار می زیست .

روزی یکی از طلاب که به نفع مدرس و رفقای او در انتخابات تهران کوشش فراوان کرد و بهمین جهت از درس و امتحان یک هفته بازمانده بود ، اصرار داشت که حقوق همان هفته را بگیرد ، مدرس با تذکر اینکه حاضر است سه مقابل جیره مدرسه (شهریه) از محل دیگری به او بدهد ، از دادن جیره خودداری کرد و حتی در پاسخ یکی از حاضرین که می خواست بدون این تذکر ، مدرس وجه را

در اختیار آن طلبه قرار دهد . مدرس گفت :



" خیر این نوعی تزویر است او باید بداند که مزد کار دیگر را از محل خودش (همان کار) می گیرد ، اما پرداخت جیره مدرسه منوط است به خواندن درس و بس . "

مدرس اساس حرکت خویش را بر اساس تعقل و تدبیر قرار داده بود تعقلی که نه برخاسته از احساسات ، نه تابع قوای شهریه ، نه مطیع قوای غضبیه و قوای وهمیه او بود . بلکه حاصل روشن بینی و گستردگی نظر روی بود . او در جایی چنین می گوید :



" من نمی دانم ما که مقلدیم در کارهای خودمان ، چرا در سایر کارهای خوبی که سایر دول می کنند ، تقلید نمی کنیم ، پریروز اینجا خواندیم که سرهنگ مملکت سوئد کمتر از شصت سال ندارد " چرا بجهت یک عاملیتی که برای آن کار لازم است و برای این که قوه عاقلماش غلبه داشته باشد بر تمام قوا . . . "

و چنین است که شاید نتوان حتی یک مورد در زندگی او یافت که گفتار و رفتاری بر مبنای احساسات و عواطف کور از او سر زده باشد . چه در برابر آنکس که به صورت او سیلی زد و چه در مقابل امضاء کنندگان قرار داد ننگین ۱۹۱۹ که شدیداً با آن مبارزه کرده بود ، اما چندی بعد در دفاع از اعتبار نامه یکی از امضاء کنندگان قرارداد ننگین ۱۹۱۹ یعنی نصرت الدوله چنین گفت :

"... من عقیده دارم که نصرت‌الدوله سابق - رنگ دار - بد است نه نصرت‌الدوله امروزی ... نصرت‌الدوله موافق قرارداد را با نصرت‌الدوله امروزه با ید فرق گذاشت ... و حالا اعتراف به خبط خود می‌کنند می‌گویند این رنگ سیاست را رها کردیم و تابع سیاست بی طرفی ایران هستیم ... حالیه که بی طرفی اختیار می‌کند من او را قبول دارم ... اگر خدای نخواست باز رنگ پیدا کرد ما همانیم که بودیم ..."

مدرس نه فقط در امور سیاسی بلکه در تمامی مسائل ، نه بر مبنای خوش آمده‌های معمول ، سمرقند و بخارا را می‌بخشید و نه بر مبنای بد آمدنهای متداول ، قیسریه‌ای را به آتش می‌کشید .
او در دوره ششم در یکی از سخنرانی - هایش که به درازا کشید برای رفع خستگی نمایندگان و حضار قصمای نقل می‌کند ، بهتر است از زبان خودش بشنویم :



" شاعری در زمستان برای ملاکی قصیده‌ای گفت و رفت توی خانه پای بخاری قصیده را خواند ، ارباب ملک خوشش آمد صد خروار گندم حواله به ناظرش داد ، سر خرمن ، این شاعر هم حواله را گذاشت توی جیبش ، ... و نگهداشت تا سرخرمن که شد بود پیش ناظر، ناظر در صورتی که می‌دانست اربابش گندم را دانه دانه می‌شمارد خیلی تعجب کرد و گفت آقا اجازه بدهید که من ارباب را ببینم ، گفت عیبی ندارد، ناظر شب رفت پیش ارباب،

حواله را نشان داد ، گفت : این چیست ؟ (مالک) گفت : شب ، پیش بخاری نشسته بودم آن (شاعر) بعضی چیزها گفت ما خوشمان آمد ، ما هم چیزی نوشتیم دادیم او خوشش بیاید (خنده حضار) "

شبه همین ماجرا برای مدرس نیز پیش آمد ، در یکی از اعیاد (عید غدیر) جمعیت زیادی برای دیدن مدرس در صحن خیاط منزل جمع شده بودند ، شاعری آمد و در مدح مدرس قصیده مفصلی خواند و به رسم آنروزگار منتظر دریافت صلّه شد .

مدرس اندکی تأمل کرد سپس گفت جناب شاعر در ولایت ما درویشی بود که روزهای زمستان کلک (منقل گلی) را با قدری آتش به کمر خود می‌بست و در کوچه ها در حالی که دستهای خود را با آتش درون کلک گرم می‌کرد ، آواز می‌خواند که :

کار دنیا کلکس ، هر چه که هست از فلکس ، هر کس کلکی دارد و این هم کلکس

وقتی مدرس ، هر کس کلکی دارد و اینهم کلکس را به زبان می‌آورد با دست به شاعر اشاره کرد و حضار هر کدام به شاعر مبلغی دادند و او را روانه کردند .

مدرس نه چایلوسی می‌کرد نه چایپلوس پروری ، اما زمانه او عصر خشونت های بی دلیل و شیفتگی های بی‌منطق بود . روزی سید حسن تقی زاده که تازه از اروپا برگشته بود به منزل مدرس آمد و طی مذاکرات مفصلی اظهار داشت که : آقا انگلیسی ها خیلی قدرتمند و باهوش و سیاستمدارند ، نمی‌توان با آنان مخالفت کرد . مدرس پاسخ داد :

" اشتباه می‌کنی آنان مردمان باهوشی نیستند
شما نادان و بی‌هوشید که چنین تصویری
درباره آنان دارید "

این درست است که مدرس به بیگانگی -
ستیزی مشهور است و این نیز صحیح است در
زمانی که ایران در بدترین شرایط سیاسی ،
اقتصادی ، فرهنگی قرار داشت مدرس تنها
کسی بود که با صراحت و شجاعت در برابر
انزق‌دورتهای زمان ایستاد و رو در روی آنان و
مزدوران و شیفتگان نشان در داخل دولست و
مجلس چنین گفت : "... یک اشخاص رنگ
پیدا کردند آمدند و گفتند عقیده ما تمایل به
سیاست انگلیس است ، شاید یکی پیدا شود و
بگوید عقیده سیاسی من روس است . بر ضد
اوهستیم . ایران مسلمان باید مسلمان و ایرانی
باشد "

ولی مدرس را نباید با ایران پرستان و
ایرانی پرستان متعصب اشتباه گرفت . او بر
مبنای عصبیت قومی نیست که بیگانه ستیز
شده است . او از جمله آن مردمان نیست که
هر چه را خارجی است چه علم باشد ، چه
صنعت باشد چه راه و روش باشد ، چه آداب و
رسوم ، همه و همه را به دور بریزد و هر چه
خودی را اعم از افسانه و خرافات از سفره
هفت سین گرفته تا پریدن از روی آتش بر
تارک سرش بگذارد .

گرچه مدرس به ظاهر شعار می‌دهد که
" ایران مسلمان باید مسلمان و ایرانی باشد "
اما در پس این شعار به ظاهر متعصبانه ،
شعوری ژرف نهفته است او در این باره چنین
می‌گوید :

" قومیت هر قومی و بقاء هر قومی
و شرافت هر قومی و ترقی هر قومی به چیست ؟
قومیت قوم از حفظ جامع آن قوم است و الا هر
قومی که افرادی هستند مختلف ، اگر در تحت
یک جامعی نباشند و حافظ آن جامع نباشند
عنوان قومیت از آن افراد متنازع می‌شود .

بقا هر قومی به چیست ؟ بقا هر قومی به
حفظ جامع بین افراد آن قوم است . . . ترقی
و تعالی هر قومی به این خواهد شد که جامع
میان خودشان را نگهداری کنند و بواسطه
ترقی آن جامع ، ترقی کنند . هر قومی که
جامع خودش را از دست داد بهر اندازه که
جامع خودش را از دست داد حیثیتش تنزل
کرد ، از باب مثال عرض می‌کنم مکرر در
همین مجلس و مجالس دیگر گفتگوی لغت و
لسان شده (درباره تغییر خط فارسی و زبان
فارسی) بنده موافقم که هر قومی (که) لسان
خاص خودش را حفظ نکرده ضعف به قومیتش
وارد می‌شود .

لباس خودش را حفظ کند ، صفات خلقی
خودش را حفظ کند بهر اندازه که جامع خودش
را حفظ کند بهمان اندازه قومیتش باقی است .
غرض اصلی ما یک جامعی است که یک قسمت
بزرگ دنیا در آن جامع شرکت دارد و آن -
اسلامیت است . . . "

گرچه مدرس در این سخنان به خط و زبان
و لباس و آداب و رسوم بعنوان محورهای
وحدت و اتحاد تکیه می‌کند و در زندگی خود
نیز بدان پایبند است چنانچه اگر به رسم -
الخط او به هنگام ورودش به ایران نظری
بیاکنیم نوشته هایش به خط ثلث و در پایان

سخنانش چنین می گوید :

" در قرون اخیره وضعیت دنیا در اثر کهنه شدن و عقب افتادن و یا غرور بعضی دول ، جامعه های دیگری به خیال ترقی خود افتادند - یا از هوشیاری یا از احتیاج ، و یا از تجدد به خیال ترقی خود افتادند و بالخصوص در اروپا ، در قرون اخیره در صد و پنجاه سال قبل دولتهائی وجود پیدا کرد که درصدد برآمدند دولتهای کوچک دنیا را بخورند . وضعیات دنیا همیشه این مقتضیات را داشته - یک قسمت بزرگش مقارن با ما و در زمان اجداد و پدران ما واقع شدند - البته معلوم است یک دول مختلف هستند - دولتی هستند اعقل ، دولی هستند عاقل - دول اغنی دارد ، غنی دارد ، بعضی از دول به رویه عقل در مقام بلع دولتهای کوچک برآمده و درصدد برآمدند دولتها را کوچک نمایند و قوی شده سایرین را بلع نمایند - بعضی که عاقل بودند لقمه های درشت درشت برداشتند کم کم قوی شدند و یک دولتی ضعیف شدند . . . " مدرس ، جامع ملل غرب و اروپا را در بهره گیری از عقل و داشتن خیال ترقی ، یا احتیاج یا هوشیاری می داند ، نه جامع زبان ، لباس ، آب و خاک و آداب و رسوم .

بجاست که علل سقوط خودمان را اززبانهاش بشنویم :



" اسلام یک مدت در دنیا ترقی کرده و توسعه پیدا کرده و همان مدتی بود که جامع خودشان را حفظ کردند و بزرگمان

عمر پر برکتش به شیوه نستعلیق گرایش یافته است و هم چنین با توجه به ادبیات سخنوریش که در آغاز از جملات و کلمات عربی مصطلح در حوزه ها سرشار است و بقول خودش از تعبیرات آخوندی " استفاده می کند اما به مرور مشاهده می کنیم که در اواخر به یک زبان بسیار روان و ساده فارسی دست پیدا کرده است و باز هم در جای جای سخنانش می بینیم که به استفاده از کلمات فرانسسه و انگلیسی اعتراض می کند مثلا " می گوید چرا به کابل نمی گوئید " سیم زیر آبی " .

اما ، آنقدر برای تحقق این نظر صحیح خود (حفظ جامع زبان) اصرار نمی ووزد که برای حفظ آن جامع اساسی یعنی اسلامیت ، و بهمین لحاظ است که ملاحظه می کنیم از مصرف کردن واژه هائی چون پروتستانت ، پروگرام که در آن روزگار مصطلح بود و جایگزینی در فارسی متداول نداشت ابائی ندارد

مدرس با شناختی که از جهان و تاریخ و فلسفه داشت به نیکی می دانست که زبان ، نژاد ، اقلیم ، لباس ، آداب و رسوم گرچه هر کدام می توانند جامع قومیت باشند اما اگر جامعی چون اعتقادات و باورها در کنارشان نباشند ، آن جامع ها چنان درهم می ریزند که دیگر نه قومی و نه قومیتی باقی نخواهد ماند . به این دلیل که بسیاری از جنگهای جهان در میان هم زبانان و هم نژادان و هم آب و خاکان و هم آداب و رسومان اتفاق افتاده اما هرگز ، ستیزی بین خردمندان همفکر بوقوع نپیوسته است . او در جائی از

خودشان را اطاعت کردند... مواسات کردند برادری کردند و جامعه خودشان را حفظ کردند، و براکثر دنیا در زمان کمی مسلط شدند، متاسفانه در قرون اخیر از باب اینکه آن جامعه خودشان را بزرگان و امراء خوب حفظ نکردند ضعف بر این قوم پیدا شد. این عریضی که بنده عرض می‌کنم یک مطلبی نیست که محتاج به دلیل و برهانی باشد که وقت آقایان را به آن ادله و براهین فوت کنم.

براهین اینها با خود این عریضی است که عرض می‌کنم ما خیلی جامع خودمان را از دست دادیم. برادرانی داریم در اکثر دنیا که دول اسلامی آنطور که باید و شاید با آنها رفتار نکرده است و، بالاخره یکوقت باید بیدار شده و هوشیار شویم و جامعه خودمان را حفظ کنیم. از آقایانی که در تحت لواء این قومند سوال می‌کنم چه وقت است آنوقت از امروز بهتر؟ کیست که آن لواء را بردارد و بگوید در این موقع من لواء اسلام را بر می‌دارم و این قوم را در تحت قومیت و در، تحت جامع دیانت اسلامی قومیتشان را ترقی می‌دهم و حفظ می‌کنم؟

او پیشرفت و ترقی را شرط مهم حفظ قومیت می‌داند. مدرس چنانکه دیدیم مخالف پیشرفت و ترقی نبود، بلکه در آرزوی ترقی و تعالی ملتش می‌سوخت. اما با سیمائی از ترقی و پیشرفت که توسط فرهنگ اغواگر وارداتی در حال تزریق بر پیکر نیمه جان فرهنگ سنتی بود مخالفت می‌ورزید نماینده‌اش از قول او چنین بازگو می‌کند:

"قربیا" چوپانهای قراعینی و کنگاور،

با فکل و سفید و کراوات خودنمائی می‌کنند، اما در زیباترین شهرهای ایران هرگز آب لوله و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد، ممکن است شماره‌های کارخانه‌های نوشابه سازی روزافزون گردد. اما کوره آهن گدازی و کاغذ سازی یا نخواهند گرفت... "مدرس با علم و صنعت مخالف نیست نمی‌ورزید. بلکه با فرهنگ ظاهر فریبی و ظاهر پستندی به ستیز برخاسته بود. او شاید اولین کسی بود که پیشنهاد کارخانه هواپیما سازی را مطرح کرده بود، او مجدانه از ایجاد خطوط راه آهن طرفداری می‌نمود، بدون آنکه برای سرآمدن دوره کاری و درشکه‌های آسیبی (مانند بسیاری از روشنفکر نمایان چپ و راست سنت گرا) زانوی ماتم به بغل بگذرد.

مدرس کسی نبود که با ایجاد و گسترش بی سیم تلگراف مخالفت کند ولی مدرس آن دسته شیفتگان غرب هم نبود که از هول حلیم نوی دیگ بیافتند. او در مورد گسترش تلگراف چین می‌گوید:



"اول این تلگراف بی سیم مرکزی را دائر کنند بگذارند ببینیم امسال نفع اقتصادی و نفع سیاسی آن چیست؟ اگر واقعا" یک چیزی بود که خیلی منافع داشت بتدریج در سایر نقاط داخله هم دائر شود و الا دفعتا" واحدا بدون اینکه تجربه کنیم و بدون اینکه منافع آن را بسنجیم صد و پنجاه هزار تومان تقریباً" بودجه سالیانه درست کردن، کاراز روی فلسفه و دانسته نیست، کار از روی تعهد

فلسفه و دانسته بعد از تعهد و بعد از ایسن است که تلگراف بی سیم مرکزی را دایر کنند و در سایر ایالات و ولایات همچو عجله در اداره گردنش نیست ، بعلاوه مرکزی را دائر کنند تا تعلیم بگیرند و بعد تلگرافچی های خودمان در سایر نقاط بتوانند کار کنند .

مدرس به ترقی معتقد بود اما بشرط اینکه متخصصینش از خودمان باشند و بهمین علت بود که پیشنهاد ایجاد مرکز تعلیم تلگرافچی ها را مطرح می کرد . گویا فراموشان شد که مدرس مدرس بود او کسی بود که تا پایان عمر تحصیل و تدریس را رها نکرد مدرس درباره کسب علم سالها قبل چین گفته بود :



" اگر ده هزار نفر شاگرد هم از ایران به اروپا برود هیچ مانعی ندارد ، بلکه این عرض بنده از حیث امر سیاسی است و آن این است . . . در این مدت عمری کسه داشته ایم خیلی شاگردها رفتند به اروپا و خیلی از پول های این مملکت را در آنجا خرج کرده اند لکن نقص مملکت ما کم نشده است باید نحوی کرد که امروز که محتاج به علوم اروپا هستیم علم را به مملکت خودمان بیاوریم . تجربیاتی که حکمای قدیم کرده اند این است که هر مطلبی که محتاج به تحصیلات است عشر نتیجه می بخشند ، چنانچه از اخبار اهل بیت هم همین مطلب درمی آید ، یعنی ده یک از شاگردهائی که برای یک تحصیل می روند عالم برمی گردند . پس در این مدت آنچه پول از مملکت بیرون بردند و مملکت را خراب کردند بس

است ، حالا شما معلم از خارج بیاورید تا پولهای شما تمام در مملکت خودتان خرج بشود و منحصر هم نباشد به معلم ابتدائی یا غیر ابتدائی و مجلس دارالشورا که نمی داند . می گوید که این ۳۰ نفر بایند بروند برای تحصیل ، مجلس دارالشورا هم تصدیق می کند ، بعد می گویند که اینها رفته اند برای عیش کردن ، اگر معلم بیاورید و اولیاء امور هم مواظب باشند سالی ده هزار بیست هزار کمست (کم است) سالی یک کرور هم خرج آن معلمین بشود ، نافع و بهتر است از برای مملکت از اینکه شاگرد به خارجه بفرستد ."

این سخنان را کسی نمی شنید گویا تنهاسا برای اوراق تاریخ به زبان مدرس جای می شد در آن روزگار کشور ما چنان در طوفان خودخواهی ها و جهالت ها پیچیده شده بود که هیچ کلاف سردرگمی را نمی توان به آن تشبیه کرد ولی مدرس که بقول خودش از اول عمرش در مدرسه بود چگونه می توانست اندیشه یک نظام تعلیم و تربیت درست را از مغزش بیرون کند او سالها بعد این چنین گلایه کرد :



" البته ما باید در توسعه معارف بکوشیم ولی ۱۵ سالی است که ما می خواهیم در توسعه معارف بکوشیم . . . و اگر در این چند سال هر روزی یک مقدار توسعه داده بودیم . حالا تمام دنیا را گرفته بود ، اما بدبختانه ما هر چه توسعه دادیم آن تنگ تر شد ."

مدرس اهل نغزین و ناله نبود ، گرچه

سخنان خردمندانه اش بر گوشه‌های سربسی
فرو نمی‌رفت چنانچه گفته بود:



آمد تا درسی ساده اما بزرگ را به بزرگان
ساده لوح بیاموزد:

"هی ما اکثریت تشکیل دادیم. هی
آقایان اقلیت کردند. هی ما اکثریت درست
کردیم هی آقایان اقلیت کردند."

"... آمدند منزل و گفتند که یک چنین
قانونی آمد و ما در چند دقیقه گذرانیدیم.
بنده عرض کردم که خوب بود در چند ساعت
می‌گذرانید و قدری بیشتر مطالعه می‌کردید و
فکر می‌کردید، بعد که بیدار شدیم هو شیار
شدیم سوء ظن پیدا کردم که یک انگشت
کوچکی از همان کسی که میل ندارم درکارهای
ما دخالت داشته باشد در اینکار داخل است"
"من دوست ندارم که یکی از این دولت‌ها
اظهار تمایل به یکی از رجال ما بکند... من
از هر دولتی که بخواهد دخالت در امور ما
بکند می‌ترسم."

"بنده عقیده‌ام را اظهار می‌کنم و او
مخالف با تمام روی زمین باشد"
"... شما می‌خواهید جنگ بیرون را تو ی
مجلس بیندازید و من حاضر نیستم"

"من این کلمه را که دولت قدرتش را به
ملت نشان بدهد نمی‌فهمم، دولت باید
مجری افکار ملت باشد... بدیهی است در
همه دنیا یکدسته جهال گاهی آلت ملعبه
زید و عمر و برای اعمال اغراض خصوصی و
نولید فساد می‌شوند، البته باید آنها را گرفت
و مجازات کرد ولی نشان دادن قدرت به
ملت غلط است، من خیال می‌کنم اکثریت
حقیق بود این حرف را از وزیر خارجیه

"قدما گفته‌اند که چند کس دعاشان
مستجاب نمی‌شود یکی کسی که نفرین کند در
حق نوکرش زیرا وقتی از او راضی نبود بایستی
اخراجش کند. یکی هم کسی که در حـق
زنش نفرین کند به جهت اینکه او را هم
وقتی مطابق سلیقه‌اش نبود طلاق می‌گوید.
حالا ما هم اشخاصی هستیم که نفرین می‌کنیم
بیشترها به آخوندها می‌گفتیم نفرین می‌کنند
حالا خودمان آن کار را می‌کنیم..."

به شکوه و گلایه بسنده نکرد. تدریس در
مدرسه سپهسالار نظارت بر تعلیم و تعلم
اطرافیان و فرزندان، تالیف و تدوین کتب
فقهی و تفسیر قرآن، تاریخ سیاسی، تعمیر
و ترمیم مدرسه سپهسالار و... ولی در زمانه
توطئه‌ها و دسیسه‌ها کار فرهنگی کردن به
این آسانی نبود سگ‌های خانگی بیگانه -
پرست عرصه را بر او تنگ نمودند و
مجبورش ساختند که بگوید:



"افسوس که من تکلیف خود را دخالت
در سیاست دانستم و از اداره امور روحانسی
بدور افتادم والا معلوم و عملی می‌نمودم که
وظائف تحصیلی طلاب علوم دینی در این
عصر چگونه باید باشد."

او تنها و در حالی که دشمن در خانه لانه
کرده بود، باز هم به کلاس درس سیاست

استنباح کند و صراحتاً بگوید :

پس بگیر این حرف مزخرف را . دولت
نباید قدرت به ملت نشان بدهد ، دولت
باید مجری افکار ملت باشد !

" اینجا جای قانون اساسی است "

" ... می خواهم تذکر بدهم که ما چه ایم
و چه کاره ایم تکلیفمان چیست نسبت به
خودمان و نسبت به وضعیت مملکتی که ایمن
نمایندگان ، نمایندگان آن مملکت هستند .

" ... یک عمرهائی این مملکت و اسایر
قطعات دنیا و نقطه های مختلفه دنیا اداره
می شد با اراده شخصی یک نفر هر قطعه از -
قطعات دنیا ، یک قطعه دنیا هم ایران شما
بود ، که شما نمایندگان اهالی آن هستید ،
اراده شخصی در امورات نوعی و اجتماعی
حکمرما بود ، آن اشخاص هم مختلف بودند
بعضی اراده قویه داشتند ، بعضی اراده
ضعیف داشتند ، بعضی عیاش بودند ، بعضی
فکر مردم بودند ، بعضی نبودند ، اشخاص -
مختلف بودند ،

لکن هر قسمتی از زمان یک قسمتی از مردم
این مملکت خیالشان راحت بود یکی مقدس
بود یک قسمت از مقدسها خیالشان راحت
بود . یکی خیلی لایالی بود یک قسمت از
لایالی ها راحت بودند ، یکی عطا داشت
یک قسمت از اهل عطا راحت بودند ، اینها
وضعیات اداری بود .

" ... استبداد طول کشید تا بیست سال
قبل که اشخاص منورالفکر از داخله مملکت به
خیال افتادند که امورات اجتماعی ایمن
مملکت از راه شخصی خارج شوند و اداره -

اجتماعی بشود و نسبت به این مساله هر
عاقلی که به درجه اول عقل باشد تصدیق
می کند

" ... که اگر من در امورات شخصی خود
مشورت کنم و امورات شخصی خودم را بسا
مشورت اداره کنم اقوی امتن است تا بسا
اراده شخصی ، چه رسد به امور اجتماعی و این
مساله از بدیهیات است . "

به قول خودش از بدیهیات می گفت
چیزهائی می گفت تا هر کس که در اول درجه
عقل باشد بفهمد او معلم بود و این را خوب
می دانست که در جامعه ما بعضی از
بدیهیات را زودتر فراموش می کنند .



" در این چند سال هر چه صحبت معارف
شده است و هر چه اظهار حرارت شده است
بنده در معارف بخصوص حرف نزدام ، فقط
در قانون اساسی معارف که در دوره دوم بود .
آنجا دو کلمه عرض کردم ، نکته اینکه هیچ بار
عرض نکردام به واسطه این بوده که چیز یاد
گرفتن از بس واضح است عقلاً و دیانتاً "
خجالت می کشیدم که برخیزم و بگویم این را
باید توسعه اش داد و مسئله خیلی بدیهی
است و دیانتاً هم عقیده ما بر این است که
از هر چیزی مقدم است ، یعنی اول کلمه ای
که می شود نسبت داد به صاحب شریعت ما
علم است "

این در شرایطی است که کشور به کام
بیگانه فرو رفته است کودتا و تغییر سلطنت و

هجوم غریزندگان از فرنگ برگشته، اینها حوادثی است که فرهنگ سنتی را در دشوارترین شرایط خود در تاریخ معاصر قرار داده است. ولی مدرس کسی نیست که بخاطر آن سیل بنیان برانداز فرهنگ وارداتی خود تیشه بردارد و ریشه خود را بزند، و مانند بسیاری بگوید علوم جدید مهمل هستند سواد خواندن و نوشتن کافی است دبیرستان و دانشگاه نه، همه به کنج خانه ها بخرید. او در ادامه سخنان بالا چنین می افزاید:

" تیغ دادن در کف زندگی مست

به که دادن علم را ناکس بدست البته علم که بهترین چیزها است، اگر دست ناکس افتاد، یعنی به اخلاق، مضر باشد فایده ندارد، حیوانات به مذهب ما هر کدام معلم شدند قیمت پیدا می کنند، مثل سگ، سگ معلم تربیت شده دید دارد. مثل انسان که دید دارد. سگ معلم هم دید دارد، این به واسطه شرافت علم است.

مدرس بدون اینکه بخاطر شرایط دشوار زمانه، اصول یا بقول خودش بدیهیات راقدای مصالح کند. بمافشگری چهره های رنگارنگ و مردم فریب علم و تخصص می پردازد.



" عرض می شود، یک فرمایشاتی فرمودند، که ده نفر محصل برود به خارجه برای اینکه متخصص بشوند در علم مهندسی، عقیده بنده اینست که ده تا کم است، صد تا هم کم است. اگر در مملکت ما راه آهن پیدا شد. و شروع بکار کردیم البته متخصصین فعلی کم

هستند، زیرا این یک چیزی است که محل احتیاج عمومی است و خیلی هم لازم است و ما متخصصین زیاد می خواهیم، ولی باید فکر کنیم، که چگونه باید متخصص پیدا کنیم؟ همین طور باید دانست از اینکه بیست نفر را دولت بفرستد به خارجه برای تحصیل، از این کار متخصص پیدا نمی شود. در دوره هایی که گذشته در همین مجلس متجاوز از دویست نفر سیصد نفر را تا کنون به خارجه فرستاده اند در صورتی که متخصص که سهل است. متخصص درجه دوم و سوم هم گیرمان نیامد. تا کنون بیشتر از شش سال هم گذشته و ما متخصص پیدا نکرده ایم.

باید راهی پیدا کرد که این درد را علاج کنند و آن این است که ما باید بگردیم و ببینیم آن ایرانی که یک بهره از این علم دارد به علم او ترتیب اثر بدهیم، تا اینجا متخصص بشود.

... اگر بنده که رفتم نجف درس خواندم و ملا شدم به یک درجه و آدمم اینجا شما ترتیب اثر به من و علم من دادید، آنوقت امثال من هزار تا پیدا خواهند شد که بخرج خودشان می روند و درس می خوانند، ولی اگر بر این علم شما ترتیب اثری ندادید، آنهایی هم که رفتانند درس نخوانده برمی گردند... تا وضعیت این طور است، اگر هزار نفر هم به اروپا بفرستیم دوهزار نفر هم به اروپا بروند و علم بیاورند و معلومات بیاموزند فائده ندارد و راه مساله این نیست. معذک بنده مخالفتی ندارم از اینکه دولت پیشنهاد کند و عده ای را به خارجه بفرستد... "

مدرس نه به این دلیل که مدرس (معلم) بود با علم و تحصیل موافق بود بلکه بدان سبب که راه نجات ملت را در چیز یاد گرفتن و آموختن می دابست چنانکه برای فرزندش از زندان خواب چنین نوشت :



" ... رابعا " در مسئله تحصیل البته قسمتی از شب و روز خودتان را که صرف صنعت باشد خواهید نمود و قسمتی دیگر که شب و روز شش ساعت باشد به جهت مطالعه دیوس و مباحثه علوم دیگر منظور بدارید و مصمم باشید که مسامحه نشود ، چون درس - بی مطالعه و مباحثه کم نتیجه است . خامسا " شما منطق و حکمت را در نظر گرفته ، البته منظور حکمت است و بالخصوص حکمت الهی و منطق بقدر اختصار مقدم است ولی علوم ادبیت مقدمه ایست که هر چه یک قدم در او برداشته شود ده قدم در علوم دیگر تاثیر دارد شما باید فعلا " شروع کنید به درس مقدمات از صرف و نحو منطق بعد از خواندن فی الجمله منطق به حکمت شروع کنید ولی از علوم ادبیت دست بردارید ولو تا آخر عمر ، خداوند شما را توفیق دهد که با اشتغال به حکمت الهی عمر خود را به آخر برسانید ... "



عصای چوبی ، پیراهن گریاس ، منقل گلی (کلک) ، ظنز و حاضر جوابی این ها یادآور مدرس هست اما مدرس هنوز ناشناخته است .

" ... بنده تا یک مدتی معنی پلیتیک را نمی دانستم چیست ؟ ولی از این روبه ای که آقای وزیر عدلیه پیش گرفته اند معنی پلیتیک را فهمیدم و دانستم که اگر کسی بخواهد چند سال وزیر باشد راهش چیست ؟ راهش همین است که یک قانونی پیشنهاد کنند و سه ماه وقت بخواهند و بعد از سه ماه بیایند اینجا و بگویند تمام نشد چهار ماه تمدید بخواهند ، و باز بعد از چهار پنج ماه دیگر بیایند و بگویند تمام نشد ... و اگر وسط کار هم مدرس بدبخت مخالف جدی شد ، چون هنوز مخالف جدی نشده ام اگر یک روزی مخالف جدی شدم عقیده ام این است که یا آقای وزیر سکنه می کنند ، یا فرار می کنند ، اول منتنع بودم ، امروز نصیحت می کنم ... "

آیا مدرس را می شناسیم ؟

" یکاش ممکن بود حکام همه کشورها ، یکبار زندگینامه مدرس را می خواندند ، با اینکه جز یکی دو تای مجمه وعه آن کتابها مدرس واقعی را تصویر نکرده و این دو تا هم که از همه بهتر است هنوز کامل نیست ، حق می دهم که شناختن مدرس کار بسیار مشکل و پیچیده ای است . " - از سخنان دکتر سید عبدالباقی مدرس فرزند شهید مدرس - با اینکه از آغاز به ناتوانیمان در شناختن مدرس واقف بودیم اما به اندازه تشگیمان ، تلاش و تفراتی می بایست . و با وجودی که از یاد نبرده ایم " هزار نکته باریک ترز مو اینجاست ، نه هر که سر نترشد قلندری داند " آرزو می کنیم روزی را که فرهنگ

این نیایشی است که از مرحوم پدرم آیت
الله حاج میرزا عبدالعلی تهرانی بیاد دارم ،
که فراوان می خواند (و به همین جهت در
حافظه نانتوانم دارم) که او نیز به سید حسن
مدرس ارادت داشت .

منابع و مأخذ * — مدرس نابغه ملی ، علی مدرس
— نطق و مکتوبات و یادداشت هایی پیرامون
زندگی مجاهد شهید سید حسن مدرس
— صورت مذاکرات مجلس شورای ملی
— خاطرات ، دکتر سید عبدالباقی مدرس

مدرس و فرهنگی که مدرس را ساخت چنان
در جامعه ما شناخته شود که بتوان مدرس های
امروزی را هم امروز شناخت ، که — — — رای
مدرس های دیروز ، آه و ناله سر دادن و —
مدرس های زمانه را بی یار و یاور گذاردن ،
راه و رسم کوفیان است و میادمان .

ای بار خدا به حق هستی
نه چیز به ما عطا فرستی
عقل و ادب و خداپرستی
ایمان و امان و تندرستی
فتح و فرح و فراخ دستی



موکلین مدرس

پس از اینکه مدرس موفق شد با نطق خود مجلس را بر علی — — — ه
اولتیماتوم روس برانگیزد و مجلس اولتیماتوم را رد کند ، به اتفاق چند
تن از یاران به منزل خویش می رفت ، مقابل دکان بقالی شخصی به نام
عبدالکریم که در کوچه میرزا محمود وزیر واقع بود رسید و گفت
عبدالکریم ماست ما حاضر است ؟ بقال سرگرم آماده نمودن متاع شد در
همین حال مدرس او را مخاطب قرار داده گفت عبدالکریم امروز جایست
خالی بود که ببینی توی مجلس چطور به روسیه تو دهنی زدیم اگر
دولت غیرت داشته باشد و دنبال کند .

یکی از یاران او (ظاهراً " بهار) می گوید آقا اسرار مجلس را — — —
بقال در میان می گذارید . مدرس می گوید : آخر اینها موکلین — — —
هستند باید بدانند وکیلشان در مجلس چه می کند ، اینان حق دارند که
گزارش کارهای وکلای خودشان را بشنوند .